

نگاهی دوباره به جایگاه اخلاقی مترجم^۱

آنتونی پیم

ترجمه: خادم نبی

ترجمه مستلزم خلاقیت و فردیت مترجم است، اما تلقی رایج از ترجمه چنان است که مترجمان را، برخلاف نویسندگان، وادار به پذیرش مسئولیت حرف‌هایشان نمی‌کند. اگر از منظر پراگماتیک صوری هابرماس و گافمن به مسئله بنگریم، آزمون‌های تجربی متعدد نشان می‌دهد که در تلقی رایج جایگاه مترجم چگونه از جایگاه نویسنده متمایز می‌شود: ۱) ضمیر «من» که در ترجمه به کار می‌رود به شخصی غیر از مترجم اشاره دارد؛ ۲) معمولاً از مترجمان انتظار نمی‌رود که مسئولیت درستی محتوای متنی را که ترجمه می‌کنند به عهده بگیرند (وجود شبه‌ترجمه‌ها و کارکردهای اجتماعی آن‌ها این مطلب را تأیید می‌کند)؛ ۳) معمولاً لزومی ندارد مترجمان به آنچه که ترجمه می‌کنند پایبند باشند. شواهد بدست آمده از پژوهش‌های مرتبط با فرآیند ذهنی ترجمه نیز نشان می‌دهد که از نظر روانشناسی، تألیف فرآیندی متفاوت از ترجمه است. بنابراین لازم است تلقی رایج نسبت به ترجمه را به دیدی انتقادی بنگریم.

برخی نظریه‌پردازان می‌گویند نویسنده بودن مترجم باید به رسمیت شناخته شود، یا بیشتر به رسمیت شناخته شود. بحث خلاقیت مترجم با نظریه پست‌مدرن مرتبط است که تمام مرزها را از میان برمی‌دارد، فردیت مترجم را به رسمیت می‌شناسد و از

^۱عنوان اصلی مقاله این است:

“The translator as Non-author, and I am sorry about that”, from *The Translator as Author: Perspectives on Literary Translation: Proceedings of the International Conference, Universita Per Stranieri of Siena, 28-29, May 2009*

این مقاله بنا بر برخی ملاحظات کوتاه شده است.

رویکردهای جدید استقبال می‌کند (پرتگلا و لافردو ۲۰۰۶). شاید بتوان لارنس ونوتی را یکی از مهم‌ترین کسانی دانست که برای مترجم حق نویسندگی قایلند. او در ابتدا تلقی رمانتیک‌ها از ماهیت نویسندگی را به نقد می‌کشد. بنا بر نظر رمانتیک‌ها، خلاقیت از آن نویسنده متن اصلی است و بس و کار مترجم کاری صرفاً ثانوی یا «اشتقاقی» است (ونوتی ۱۹۹۲). نقد ونوتی تا حد زیادی با ایدئولوژی ادبی غالب همسو است چرا که بارت و فوکو سال‌ها قبل از ونوتی «مرگ مؤلف» را اعلام کرده‌اند؛ کریستوا نظریه‌های بینامتنیت را از آثار باختین استخراج کرده است و این تفکر که خلاقیت اساساً ماهیتی ترجمه‌ای دارد نیز به اصلی در تفکر پست‌مدرن تبدیل شده است. از این دیدگاه، وقتی می‌گوئیم مترجم تالیف می‌کند مثل این است که بگوئیم مؤلف هم ترجمه می‌کند. اگر سخن پست‌مدرن‌ها این است که مترجمان همچون مؤلفان، متون را دگرگون می‌کنند، تازگی خلق می‌کنند، در هنگام ترجمه ذهنشان همچون ذهن نویسندگان فرآیندهای بسیار پیچیده‌ای را تجربه می‌کند، و همگی به‌نحوی از یک‌دیگر متفاوت هستند، پس با این دیدگاه پست‌مدرن‌ها مخالفتی ندارم. مترجمان به‌راستی ذهنی منحصربه‌فرد دارند و خلاقانه می‌نویسند. هر تحقیق تجربی همین را نشان خواهد داد.

اما «نویسندگی» تفاسیر متعددی دارد. نویسندگی علاوه بر خلاقیت یا فردیت، با مسئولیت اخلاقی نیز مرتبط است. متأسفانه بسیاری از ایدئولوژی‌های ادبی این مسئولیت اخلاقی را نادیده می‌گیرند. در اینجا می‌خواهم صرفاً از دیدگاه پراگماتیک صوری به بحث درباره این حوزه اخلاقی بپردازم. سخن من این نیست که دیگر تفاسیر نویسندگی نادرستند. سخن من این است که تفاسیر دیگر چیزی را نادیده می‌گیرند که هم برای آگاهی از فعالیت‌های اجتماعی مترجمان عصر حاضر بسیار ضروری است و هم برای اخلاقیات اومانیزم لیبرال. اگر حوصله کنید نشان خواهم داد که این نکته ممکن است از کل ترجمه و ادبیات هم مهم‌تر باشد.

یک جامعه‌شناس کانادایی به‌نام اروینگ گافمن تفسیری بسیار روشن و بحث‌برانگیز از نویسندگی ارائه داده است، هرچند که مقوله‌های عام او را نمی‌توان بی‌چون‌وچرا پذیرفت. اصطلاحاتی را که گافمن ارائه کرده در اینجا عجالتاً برای بیان استدلالم به کار می‌گیرم. او برای «مؤلف» (author) نقش «عامل اصلی» (principal) قایل است، یعنی کسی که مسئولیت یک گفته را بر عهده می‌گیرد؛ «کسی که موقعیتش به‌واسطه کلماتی که ادا کرده است تعیین می‌شود، کسی که باورهایش را بر زبان آورده است، کسی که

به آنچه کلمات بر آن دلالت می‌کنند تعهد نشان می‌دهد» (۱۴۶: ۱۹۸۱). این سه مؤلفه را بعداً تشریح خواهم کرد. به این ترتیب، گافمن کار عملی خلق اثر را لازمه تعریف «مؤلف» نمی‌داند و همین جاست که وی با ایدئولوژی‌های ادبی زاویه پیدا می‌کند. برای مثال، سیاستمداران باهوش سخنرانی‌هایشان را خودشان نمی‌نویسند. آن‌ها فقط سخنرانی‌هایشان را «تأیید» می‌کنند و به این ترتیب مسئولیت اخلاقی آن را به‌عهده می‌گیرند. این دیدگاه کاملاً در مقابل دیدگاه رمانتیک‌ها و دیدگاه قائلین به خلاقیت قرار می‌گیرد. در اینجا مسأله نویسندگی مسأله خلاقیت نیست، بلکه مسئله مسئولیت اخلاقی است. گافمن تمایز مفید دیگری بین مؤلف و «ارائه‌کننده» (animator) قائل می‌شود. منظور وی از ارائه‌کننده کسی است که واژگان را بیان می‌کند اما واژگان از آن خود او نیست، بلکه از کسی دیگر است. نمونه‌های این کار عبارتند از نقل قول مستقیم، نقل قول غیرمستقیم، تقلید، اجرا در صحنه و ترجمه. از این دیدگاه اگر بگوییم مترجم مؤلف است، یعنی مترجم فقط ارائه‌کننده نیست بلکه یک یا دو یا هر سه مؤلفه‌ای که در تعریف مؤلف گفتیم در مورد او صدق می‌کند حال آنکه کلمات به واقع از آن مترجم نیست.

در این نگرش، به‌رغم وجود تفاوت‌های جزئی فراوان که یک نمونه از آن را توری‌کای (۲۰۰۹) آورده است، مترجمان معمولاً مؤلف نیستند. اگر به‌صراحت بگوییم که مترجمان نویسنده هستند یا باید باشند، جنبه نسبتاً مهمی را نادیده گرفته‌ایم. در اینجا شواهدی را برای نویسنده‌نبودن مترجمان خواهم آورد که کاری است در مایه‌های آزمودن واضحات مثل گرد بودن زمین. هرچند برخی امور جزو بدیهیات هستند، یافتن شواهد تجربی برای آن‌ها خالی از لطف نیست. کجا را برای یافتن شواهد بگردیم؟

۱- نویسنده کسی است که موقعیتش به واسطه کلماتی که ادا کرده تعیین می‌شود در تمام زبان‌هایی که ضمائر شخصی دارند، فاعل هر جمله در ارتباط با مؤلفه‌های من/ اینجا/ حالا معنا می‌یابد. (این نکته بدیهی است و نیاز به اثبات ندارد). اما در جمله‌ای که مترجم ترجمه می‌کند، فاعل جمله مصداق مؤلفه‌های فوق نیست. وقتی فاعل مترجم می‌گوید «من»، منظور از «من» مترجم نیست، بلکه کس دیگری است و آن کسی است که پیش از مترجم آن متن را نوشته است. به عبارت دیگر، مترجمی که دارد ترجمه می‌کند «من» ندارد بلکه «من غریبه» دارد. این را می‌توان یکی از ویژگی‌های جهان‌شمول

ترجمه دانست هرچند که هنوز نمی‌دانم این نکته در تمامی فرهنگ‌ها و زمان‌ها هم صدق می‌کند یا نه. بدین ترتیب اولین مؤلفه نویسنده‌گی از دید گافمن را می‌توان چنین بیان کرد: مترجمان وقتی دارند ترجمه می‌کنند نویسنده نیستند چون ضمیری که در ارجاع به خود بکار می‌برند مرجع آنچه می‌نویسند نیست. به بیان بهتر، جایگاه آن‌ها در متن، جایگاه غیرمؤلف است. می‌توانید هرچه دلتان می‌خواهد روی جلد و در مقدمه‌ها در مورد هویت و خلاقیت مترجم سخن بگویید و از گفتگو با مترجم و تحلیل ترجمه هر مقدار که مایلید اطلاعات ارائه کنید، اما در نهایت مترجم نویسنده متن نیست چون «من» مترجم صاحب نوشته نیست.

۲- مؤلف کسی است که باورهایش را بر زبان آورده است

در پراگماتیک صوری هابرماس^۲، «سه ادعای معتبر عام» داریم که بخشی از توانش ارتباطی به حساب می‌آیند:

^۲ در توضیح نظریه هابرماس که در اینجا به اجمال آمده است، مطلب زیر را از مقاله «دین، عقلانیت و تحول معرفت» نوشته علی مصباح نقل می‌کنیم: «در نظام فکری هابرماس، هر قضیه حاوی ادعایی درباره یکی از سه بُعد واقعیت است. به اعتقاد هابرماس، میان انواع ارتباطی که انسان با جهان برقرار می‌کند مرزبندی قاطعی وجود دارد و این تمایز به شکل انواع مختلف قضایا و ادعاهای اعتبار خودنمایی می‌کند. ادعاهایی که به جهان خارج مربوط می‌شود از نوع ادعای «صدق» است که حاکی از اعتقاد گوینده به مطابقت مدعایش با واقعیت عینی است. گزاره‌ها، یا قضایای اخباری بار ابراز چنین ادعاهایی را به دوش می‌کشند. ادعاهای مربوط به واقعیت‌های اجتماعی فرهنگی، از نوع ادعای «درستی» است. در اینجا سخن از درست‌بودن یک عمل یا سنت اجتماعی به معنای متابعت آن از ارزش‌ها یا دستورالعمل‌های اجتماعی است. و دست آخر، ادعاهای مربوط به دنیای درونی افرادند که از قبیل ادعای «صداقت بوده» در قالب قضایای اظهاری به مخاطب القا می‌شوند. هابرماس حامل این‌گونه مدعیات را کارهای هنری می‌داند و آن‌ها را حاکی از احساسات و یافته‌های درونی شخص می‌شمارد. صداقت یک کار هنری در این است که بیان بی‌ریا و صادقانه‌ای از احساسات، اندیشه‌ها، و انگیزه‌های خلوت درونی هنرمند باشد. اما ویژگی تفکر اسطوره‌ای آن است که «در آن هنوز ادعاهای گوناگون اعتبار، همچون صدق گزاره‌ای، درستی دستوری، و صداقت اظهاری از یکدیگر تفکیک نشده‌اند». هابرماس این پدیده را به پایین‌بودن سطح فکر انسان در دوره ابتدایی حیات بشر نسبت می‌دهد. بر اساس چنین فرضی، انحطاط عقلانی انسان اولیه اجازه تمییز «بین انواع ارتباط‌های شناختی ابزاری، اخلاقی عملی، و اظهاری، با جهان را نمی‌دهد».

- الف. ادعا مبنی بر «صدق» آنچه گفته شده یا مفروض دانسته می‌شود؛
ب. ادعا مبنی بر درست بودن برطبق ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی؛
پ. ادعا مبنی بر صادق بودن گوینده.

می‌توان این ادعاها را با کمی دشواری بر سه شرط گافمن منطبق کرد. با این کار مشکلی پدید می‌آید که تمایلی به بحث درباره آن در این مقاله ندارم. آنچه در این مقاله به دنبال آن هستم این است که ببینیم کدام یک از این ادعاها در مترجم‌بودن دخیل هستند.

به نظر می‌رسد که از مترجمان معمولاً نمی‌خواهند ادعایی در خصوص صدق، صحت (هنجارمند بودن) و یا صداقت متن یا نویسنده آن مطرح کند. اما از مترجم انتظار می‌رود که در ترجمه (یا انعکاس یا بازنمود) متن اصلی چنین ادعاهایی داشته باشد، مثلاً مدعی شود که ترجمه بازنمودی درست از متن اصلی است و یا مطابق با هنجارهای جامعه مقصد نوشته شده است. این ادعاها بیشتر شبیه به ادعای فردی است که می‌گوید فلان فتوکپی بازنمود واقعی یک سند است هرچند که خود سند ممکن است تقلبی باشد. اگر از این منظر به توانش مترجم نگاه کنیم می‌بینیم که توانش ارتباطی مترجم ناظر بر بازنمایی متن اصلی است و مدعی نویسندگی نیست.

در اینجا است که صدای مترجمان و نظریه‌پردازان بلند می‌شود. می‌گویند ترجمه فتوکپی متن اصلی نیست. معلوم است که اعتراض آن‌ها وارد است. مترجمان می‌توانند ادعا کنند که جنبه‌هایی از متن اصلی را بازنمایی می‌کنند ولی همین بازنمایی مستلزم تغییرات خلاقانه در متن اصلی است. مترجمان علاوه بر کار خلاقیتی که در بازنمایی متن اصلی می‌کنند کار دیگری هم می‌کنند و آن این که متن را مناسب با هنجارهای جامعه مقصد می‌نویسند (ادعای دوم هابرماس). بگذارید تشبیه فتوکپی را کنار بگذاریم. در اینجا صحبت بر سر الزامات مترجمی نیست. صحبت بر سر این است که مترجمی فاقد چه مؤلفه‌هایی است. مترجم در مورد کم و کیف ترجمه یا بازنمایی متن اصلی هر ادعایی که بکند مهم نیست. مهم این است که مترجم الزامی ندارد که صحت متن مبدا را تأیید کند. همین نکته است که نویسندگی را از مترجمی متمایز می‌کند. چگونه می‌توان این نکته را آزمود؟

اینکه ادعاهای مترجم در خصوص ترجمه محدود است در قضیه شبهه ترجمه‌ها به خوبی نمود پیدا می‌کند. شبهه ترجمه‌ها متونی هستند که با عنوان ترجمه منتشر می‌شوند

اما اصلی ندارند. در اینجا نویسنده در هیأت مترجم ظاهر می‌شود. شبه‌ترجمه‌ها در دوره‌هایی به وفور یافت می‌شوند که ارائه اطلاعات جدید با مخالفت دولتی روبرو شده و ترجمه ابزاری می‌شود برای دور زدن سانسور. در چنین مواردی، مؤلف با ارائه نظریات خود در لوای ترجمه (۱) از قبول مسئولیت در قبال حرف‌هایش می‌گریزد و در نتیجه از مجازات ناشی از آن قسر در می‌رود و (۲) فرهنگ دیگر را رقیب یا تهدید جلوه می‌دهد و به خواننده القا می‌کند که ما هم نیازمند این دانشیم چون رقبای ما هم آن را دارند و (۳) سخنش را از زبان کسانی می‌گوید، مثل ارسطو، که قدمت و اعتبار دارند. بدیهی است هر سه این‌ها در تمام موارد اتفاق نمی‌افتد و البته ممکن است دلایل دیگری هم برای شبه‌ترجمه وجود داشته باشد. با وجود این، اگر تمایزی میان مترجمی و نویسندگی نبود، شبه‌ترجمه اصلاً به وجود نمی‌آمد. به عبارت دیگر، اگر مترجمان مثل نویسندگان می‌توانستند درباره متن ترجمه ادعای صحت بکنند احتمالاً هیچ شبه‌ترجمه‌ای نوشته نمی‌شد، یا لااقل این اندازه شبه‌ترجمه نداشتیم.

به این ترتیب، نظریه گافمن در اطلاق به ترجمه را می‌توان بدین صورت بازنویسی کرد: «مرا نکشید! من گناهی ندارم. من فقط ترجمه کردم!» البته، علی‌رغم این تصور غالب که ترجمه کردن از نویسندگی متمایز است، در طول تاریخ مترجمان بسیاری مثل مترجمان کتاب مقدس (ویلیام تیندیل، جان هاس)، مترجمان فلسفه (مثل اتین دوله) یا مترجمان آثار کفرآمیز مثل هیتویشی ایگاراشی و اتوره کاپریوله گرفتار اذیت و آزار شدند. این تلقی از ترجمه هم نتوانسته جان این مترجمان را نجات بدهد ولی در عین حال این تلقی غالب است.

مشکل واقعی اینجاست که نظریه پردازان معاصر که به صرف خلاق دانستن کار ترجمه، مترجمان را به مرتبه نویسندگی ارتقا می‌دهند، به مترجمان ادعاهای اعتباری بیش از اندازه می‌بخشند. آیا این نظریه پردازان، تیرباران کردن، به آتش انداختن یا چاقو زدن مترجمان را تنها به نام ادعاهای اعتباری تأیید می‌کنند؟

۳- نویسنده کسی است که به آنچه واژگان بر آن دلالت دارند متعهد است

وقتی مترجم می‌گوید متنی را درست ترجمه کرده حرفش ممکن است درست باشد ولی آیا این حرف به این معنی است که او به محتوای آنچه که ترجمه کرده متعهد هم هست؟ در برخی موارد پاسخ به این سوال کاملاً بدیهی است. برای مثال مترجمان کتاب مقدس همیشه معتقد بوده‌اند که متن مبدأ کلام خداست و هرگونه بحث و جدل

درباره شیوه ترجمه کتاب مقدس در ایمان راسخ آنها به محتوای کتاب خلی ایجاد نمی‌کند. اما معمول آن است که مترجم حرفه‌ای نسبت به متنی که ترجمه می‌کند بی طرف باشد تا متعهد. مثلاً مترجم دستورالعمل‌های دارویی باید به آنچه که در متن مبدأ ادعا شده اعتماد کند اما مصرف‌کننده هم چنین اعتمادی دارد. اگر ترجمه تصویر غلطی از متن مبدأ به دست دهد، مترجم مسئول است. اگر دستورالعمل‌های دارویی در متن مبدأ را خوب ننوشته باشند یا دارو اثرات جانبی غیرقابل پیش‌بینی داشته باشد، مترجم مسئول نیست. نویسنده دستورالعمل‌ها مسئول است و تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرد.

یک مورد جالب از اعتقاد مترجم به محتوای متنی که ترجمه کرده ترجمه سخنرانی یک فرد آمریکایی به نام فرد لوکتر است. وی در ۱۰ نوامبر ۱۹۹۱ در یکی از شهرهای آلمان سخنرانی کرد و در آن سخنرانی استدلال کرد که غیرممکن است در اردوگاه آشویتس آن همه انسان کشته شده باشند. بحث در باره این موضوع در آلمان غیرقانونی است. اما مشکل اینجا پیدا شد که مترجمی به نام گوئتر دکرت این سخنرانی را به آلمانی ترجمه کرد و با همین ترجمه پای وی به دادگاه باز شد. آیا می‌شود مترجم را به‌خاطر ترجمه اظهارات فردی دیگر محکوم کرد؟ در محاکمه مجدد مترجم در سال ۱۹۹۵، مترجم متهم به «آتش‌افروزی خطرناک سیاسی» شد چون ترجمه‌اش آشوب به پا کرده بود. چنین اتهامی معمولاً به مترجمان حرفه‌ای وارد نمی‌شود و آنها به‌خوبی می‌توانند از خود دفاع کنند. آنچه در پرونده این مترجم به‌خصوص متفاوت بود این بود که مترجم خودش سرکرده یک حزب نئونازی است و هم او بوده که سخنران را دعوت کرده است. همان‌طور که از شبه‌ترجمه‌ها برای واردکردن افکار آتش‌افروزانه استفاده می‌کنند، در اینجا از نوعی شبه‌اصل استفاده شد تا قانون آلمان را دور بزنند.

آیا می‌شود دکرت را محکوم کرد ولی هم‌چنان قائل به بی‌طرفی حرفه‌ای دیگر مترجمان بود؟ پاسخ به این سوال مثبت است. ریاست دکرت بر یک حزب سیاسی که سازمان‌دهنده آن سخنرانی بود قضیه را از حوزه ترجمه خارج کرده و به حوزه سیاست می‌کشاند. دکرت در مقام سیاستمدار و سازمان‌دهنده سخنرانی، با سخنران هم‌دلی داشت و قطعاً به دنبال آتش‌افروزی سیاسی بود و لذا گناهکار است اما در مقام مترجم اتهامی متوجه‌اش نیست.

با این حال برخی ادعا می‌کنند که مترجمان باید فقط متونی را ترجمه کنند که به آنها معتقدند. بیکر (۲۰۰۹) ادعای عجیبی مطرح می‌کند. او می‌گوید متون نویسندگانی

را ترجمه کنید که برای شما احترام قائلند و شما هم برای آنها احترام قائلید. پس او هیچ وقت برای سازمانی مثل سیا ترجمه نمی کند. این نگرش هم قابل احترام است و هم به آشفته گی می انجامد. در کار تجارت خوب است که فرد فقط با مشتریان قابل اعتماد کار کند اما این توصیه خوب در عالم ترجمه معنایی ندارد. همه می خواهند بدانند رقبا یا دشمنانشان چه می گویند؛ آنها با نیت درست یا نادرست از مترجم می خواهند چیزی را ترجمه کند که با آن موافق نیستند. سخن بیکر مبتنی بر این فرض است که روایت یکی از راه های اصلی کسب دانش در مورد جهان است و وظیفه مترجم کنترل روایت هایی است که در یک فرهنگ وجود دارد. شیوه کنترل به این صورت است که مترجم روایت های بد را با ترجمه نکردن کنار می زند و در عوض در مورد دشمنان داستان پردازی می کند نه این که با آنها به صحبت بنشیند. این نگرش، دیالوگ را که ابزاری اساسی در تفسیر دانش جهان است عامدانه حذف می کند و برای کاستن از فردیت پیچیده دیگری، متوسل به روایت های خود می شود.

در اینجا لازم است برای جلوگیری از سوء تفاهم چند نکته را توضیح بدهم. وقتی می گوئیم ترجمه مستلزم اعتقاد داشتن به محتوای متن نیست منظور این نیست که مترجمان بی طرف و عاری از فردیت هستند و هیچ گونه احساس شخصی نسبت به گفته هایشان ندارند. برعکس، مقایسه متون، مطالعه پروسه ترجمه و توجه به دادگاه های جنایات جنگی از منظر روانشناسی، حاکی از آن هستند که مترجمان چه بخواهند چه نخواهند در تولید محصول نهایی دخالت دارند و به این ترتیب، بی طرفی یک برساخت ایدئولوژیک و حرفه ای است. این که بگوئیم مترجمان همیشه به محتوای ترجمه شان باور دارند یا باید باور داشته باشند، امر دیگری است.

به طور کلی نیازی نیست که مترجمان ادعا کنند به محتوای متنی که ترجمه می کنند اعتقاد دارند. آنها صرفاً مترجم متن هستند نه نویسنده متن و هیچ اجباری برای اعتقاد داشتن به محتوای متن نیست. بدین ترتیب با استفاده از نظریه گافمن می خواهم چنین نتیجه بگیرم که حداقل در فرهنگ های اطراف ما مترجم شأنی متفاوت از نویسنده دارد.

۴- شواهدی از فرآیند ذهنی ترجمه

بیشتر بحث های مرتبط با نویسندگی و مترجمی مستند به شواهدی از متون تألیفی و ترجمه شده هستند. اما از فرآیند ذهنی ترجمه هم می توانم شواهدی در تأیید ادعایم

بیاورم، هرچند که تاکنون پژوهش‌چندانی در مورد فرآیند ذهنی ترجمه صورت نگرفته است.

فرق بین ترجمه و نوشتن عادی چیست؟ یک پاسخ ساده لوحانه این است که مترجم وقتی شروع به کار می‌کند متنی کامل در اختیار دارد اما نویسنده با صفحه‌ای خالی شروع می‌کند. این پاسخ به این دلیل ساده لوحانه است که تمام انواع نوشتن براساس متون پیشین یا مدل‌های متنی صورت می‌گیرد، متونی که یا نوشته شده‌اند یا در ذهن نقش بسته‌اند. هر نوع تألیف تاحدی نوعی بازنویسی است و ترجمه هم از این قاعده مستثنی نیست. ولی آیا به راستی همین طور است؟

دلیل سطحی دیگر که در توضیح تفاوت میان ترجمه و نوشتن ارائه می‌شود این است که می‌گویند مترجمان در سطح عبارت (phrase) کار می‌کنند و فقط پاره‌های متن مبدأ را با پاره‌هایی از متن مقصد جایگزین می‌کنند بدون اینکه مثل نویسنده‌ها مجبور باشند نگران ساختار کلان یا چارچوب ارتباطی متن باشند. برخی مطالعات این ادعا را نقض می‌کنند. انگلاند دیمیتروا (۲۰۰۵: ۱۴) می‌گوید:

در چندین تحقیق که در زمینه فرآیند ذهنی ترجمه صورت گرفته، ثابت شده است که مترجمان حرفه‌ای آگاهی بیشتری به ویژگی‌های متنی، استراتژی‌های کلی و هدف ارتباطی متن ترجمه‌شده دارند. اینان در خلال عمل ترجمه توضیح می‌دهند که استراتژی‌های کلی، اصول حاکم بر کارشان و نظریه‌های شخصی‌شان در مورد ترجمه چه بوده است. اما مترجمان غیرحرفه‌ای و دانشجویان ترجمه کمتر از یک چنین آگاهی کلان متنی برخوردارند.

این میزان آگاهی مترجم مسلماً حاکی از این است که مترجمان حداقل از حیث خلاق بودن نویسنده هستند. اما این موضوع به این معنی نیست که مترجم در قبال سوگیری و موفقیت متن مسئولیت دارد. وقتی کسی مترجم می‌شود میزان آگاهی‌اش نسبت به این موضوع بالا می‌رود و جزئی از توانش حرفه‌ای مترجمی‌اش می‌شود. انگلاند دیمیتروا در ادامه می‌گوید (۲۰۰۵: ۱۴-۱۵): «افزون بر این، مترجمان حرفه‌ای در مقایسه با دانشجویان ترجمه، بیشتر به ظرایف سبکی و پراگماتیک زبان مقصد و نیز هدف ترجمه آگاهند.» این خود برای نویسنده بودن مترجم مزیت حساب می‌شود. کسانی که در زمینه فرآیند ذهنی ترجمه کار می‌کنند همسو با کسانی که در زمینه

محصول ترجمه تحقیق می‌کنند در پی شواهدی هستند که نشان دهند مترجم هرچند نام مؤلف ندارد اما مثل نویسنده می‌اندیشد.

اما بر این استدلال موارد نقضی هم یافته‌اند. ایمونن (۲۰۰۶) ادعا می‌کند که مترجمان به شیوه‌ای کاملاً متفاوت از نویسندگان می‌نویسند. او در مقایسه مترجمان و نویسندگان می‌گوید مترجمان در نوشتن پیش‌نویس اولیه کمتر مکث می‌کنند، اما وقت بیشتری در اصلاح متن صرف می‌کنند؛ همچنین مدت‌زمان مکث‌هایشان در سطح بند و پایین‌تر از بند بلندتر و در سطح بالاتر از بند کوتاه‌تر است. این را چطور می‌شود تفسیر کرد؟ تفسیر آن این است که نویسنده تک‌زبانه مدام دست از نوشتن برمی‌دارد و به گستره نسبتاً وسیعی از متن می‌اندیشد و از خود می‌پرسد «به کجا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟». اما به‌نظر می‌آید مترجم با گستره‌های کوچک‌تری سروکار دارد و سؤالاتی از قبیل «معنی فلان چیز چیست؟» را مطرح می‌کند اما در عوض وقت بیشتری صرف اصلاح متن می‌کند. این به آن در. نوشتن هر نوع متن چه تألیف چه ترجمه بی‌شابهت به هم نیست.

استرید ینسن (۲۰۰۱) از منظر نظریه روانشناختی کلاسیک تألیف، مترجمان خبره را با «مترجمان حرفه‌ای جوان» مقایسه می‌کند. تضاد اصلی بین تولید متن به‌مثابه «تغییر شکل دانش» و نوشتن به‌مثابه «نقل دانش» است. تغییر شکل دانش زمانی رخ می‌دهد که نویسنده در خلال نوشتن ایده‌ها را می‌یابد و تغییر شکل می‌دهد. از این روست که نوشتن سخت‌تر از صحبت کردن است. اما نقل دانش، روندی است خطی‌تر و نه چندان دشوار. آنچه شاید کمی عجیب باشد این است که ینسن درمی‌یابد که مترجمان خبره بیشتر مدل دوم را به‌کار می‌گیرند زیرا آنان «در مقایسه با مترجمان حرفه‌ای جوان، کمتر در حل مسئله، تعیین هدف و بازتحلیل رفتارشان درگیر می‌شوند» (ینسن ۲۰۰۱: ۱۷۷). به عبارت دیگر، مترجمان حرفه‌ای متن را حاضر و آماده و با دخالت و مسئولیت ناچیزی ترجمه می‌کنند. به‌راستی می‌توان حدس زد که مترجمان هرچه بیشتر خبره می‌شوند یاد می‌گیرند که کمتر شبیه نویسندگان باشند.

پرواضح است که این یافته‌ها چیزی نیستند مگر روایت‌های کوچک مبتنی بر آزمایش‌های محدود. همین انواع مختلف فرایندهای شناختی نشان می‌دهد که چرا وقتی نویسندگان از لحاظ روانی در نگاشتن آثار تک‌زبانی کم می‌آورند رو به ترجمه

می‌آورند. ترجمه فقط از منظر اخلاقی با نویسندگی تفاوت ندارد بلکه از نظر روانشناختی نیز نوع متفاوتی از نوشتن است.

نتیجه‌گیری: دلیل تأسف من چیست؟

در کنفرانسی در شهر سینا در ماه می ۲۰۰۹، پس از این که این دلایل را ذکر کردم، یکی از حضار سؤال هوشمندانه‌ای پرسید: «شما نویسندگی را تعریف کردید اما ترجمه را نه. از نظر شما ترجمه چیست؟»

سؤال خوبی است اما به محض این که آن را پاسخ بدهم و تعریف مانعی از ترجمه ارائه کنم، دیگر در این مجامع فکری جایی نخواهم داشت. با ارائه تعریف، گویی برای تمام بشریت قانون وضع کرده و گفته‌ام که مترجمان چه کار کنند و با این کار، خلایق را نادیده گرفته‌ام. پاسخ من این بود: فرهنگ‌های ما تعریفی از ترجمه می‌دهند که بین مترجم‌بودن و مؤلف‌بودن تمایز قائل می‌شود. مختارید که این شکل را جرح و تعدیل کنید یا آن را کلاً نادیده بگیرید یا چیز دیگری که اسمش را ترجمه می‌گذارید جایگزینش کنید؛ در مسائل فرهنگی قوانین ابدی وجود ندارد. با این حال، من می‌گویم هر راهی که می‌خواهید برگزینید قدم نخست این است که تلقی رایج از ترجمه را بشناسید و مرزها و حدود آن را به شکلی تجربی آزمایش کنید. اگر بدون این نوع آزمایش تجربی عمل کنیم، به فرهنگ‌هایمان جفا کرده‌ایم.

با این حال، از این که مترجم نویسنده نیست متأسفم. دلیل تأسف من این است که هرچه بیشتر در مورد ترجمه تحقیق می‌کنم بیشتر متوجه می‌شوم که ترجمه [در تلقی رایج آن] یک نهاد گمراه‌کننده و بازدارنده است. فکر نمی‌کنم که تلقی موجود از ترجمه چیز خوبی باشد و بر این باورم که بخش عمده‌ای از معضلات ما در نظریه فرهنگی و ادبی، از افرادی نشأت می‌گیرد که می‌خواهند ترجمه را چیز خوبی قلمداد کنند زیرا ترجمه تقابل‌های دوگانه و مرزهای ملی را که بیانگر گذشته گناهکارانه مطالعات ادبی و فرهنگی است از میان برمی‌دارد. به اعتقاد من، با دلایلی که ذکر شد، ترجمه بر مبنای تمایزهای دوگانه عمل می‌کند و بین فرهنگ‌های ملی مرز می‌کشد و این کار را به شکلی انجام می‌دهد که مترجمان را غیرنویسنده می‌انگارد. این چیزی است که باید متوجه آن باشیم و به نقد بکشیم. چیزی نیست که بخواهیم از آن دفاع کنیم.

موضع شخصی من در قبال محذورات اخلاقی یا همان مسائلی که تلقی رایج از ترجمه آنها را پیچیده‌تر کرده، بسیار روشن است. موضع من این است: اصلی که باید از

آن دفاع کرد اصل آزادی بیان است. باید آزاد باشیم که داستان آشویتس و نظریه روایت بیکر را در زبان‌های دیگر بیان کنیم و باید میانجی‌ها هم حق داشته باشند از شکل‌های غیرترجمه‌ای مثل نقل‌قول و تفسیر استفاده کنند تا نشان بدهند چه چیزی حرف آنهاست و چه چیزی نیست. خوشبختانه ترجمه تنها وسیله موجود برای بیان نیست.

References

- Baker, Mona. 2009. "Ethics of renarration", an interview with Andrew Chesterman, in *Cultus* 1(1): 10-33.
- Bereiter, Carl and Marlene Scardamalia. 1987. *The Psychology of Written Composition*, Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum.
- Chamberlain, Lori. 1988/2000. "Gender and the Metaphorics of Translation", in Venuti, Lawrence (ed.) *The Translation Studies Reader*, London and New York: Routledge: 314-29
- Englund Dimitrova, Birgitta. 2005. *Expertise and Explication in the Translation Process*, Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins.
- Goffman, Erving. 1981. *Forms of talk*, Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- Habermas, Jürgen. 1990. *Moral consciousness and communicative action*, trans. C. Lenhardt & S. Weber Nicholson, Cambridge, MA: MIT Press.
- Immonen, Sini. 2006. "Translation as a writing process. Pauses in translation versus monolingual text production" in *Target* 18(2): 313-335.
- Jensen, Astrid. 2001. *The effects of time on cognitive processes and strategies in translation*, Copenhagen: Copenhagen Business School, Faculty of Modern Languages. Unpublished doctoral dissertation.
- Perteghella, Manuela and Eugenia Loffredo (eds). 2006. *Translation and Creativity: Perspectives on Creative Writing and Translation Studies*, London and New York: Continuum.
- Pym, Anthony. 1997. *Pour une éthique du traducteur*, Arras: Artois Presses Université.

- Pym, Anthony. 2004. "Propositions on Cross-Cultural Communication and Translation" in *Target* 16(1): 1-28.
- Pym, Anthony. 1992/2010. *Translation and Text Transfer. An Essay on the Principles of Intercultural Communication*, revised edition, Tarragona: Intercultural Studies Group.
<http://www.tinet.cat/~apym/publications/publications.html>
- Thorndike, Lynn. 1923-58. *A History of Magic and Experimental Science during the First Thirteen Centuries of our Era*, 8 vols. London: Macmillan.
- Torikai, Kumiko. 2009. *Voices of the Invisible Presence. Diplomatic Interpreters in Post-World War II Japan*, Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins.
- Venuti, Lawrence. 1992. "Introduction" in Venuti, Lawrence (ed.) *Rethinking Translation. Discourse, Subjectivity, Ideology*, London and New York: Routledge: 1-17.
- Venuti, Lawrence. 1995. *The Translator's Invisibility*, London and New York: Routledge.
- Zeller, Beatriz. 2000. "On Translation and Authorship" in *Meta* 45(1): 134-139.